

معلمان بزرگ ایران

# منظر سربو

(۱۳۸۶ - ۱۳۳۸)  
جعفر ربانی

بزرگی قیصر امین پور را باید در عمر کوتاه او جست؛ در جایگاه ارزشمند او در شعر معاصر بعد از انقلاب، در ارتباط صمیمانه خودش و شعرش با نسل جوان و نوجوان، و با کارنامه پرباری که از احساس، ایمان و انسانیت از خود به جا گذاشت. هم از این روست که معرفی او را در سلسله معلمان بزرگ «مجله رشد معلم» قرار داده‌ایم؛ و این در حالی است که در پنجمین سالگرد درگذشت جانگداز او - هشتم آبان‌ماه - قرار داریم.

قیصر در روستای گتوند، در نزدیکی دزفول، متولد شد؛ از پدری به نام مراد و مادری به نام فرنگیس. در همان‌جا و سپس دزفول به مدرسه رفت. در سال‌های مدرسه نقاشی و شعر از علاقه‌های ویژه او بود؛ نخست نقاشی و سپس شعر. به تدریج با نقاشی وداع گفت و به دامان شعر پناه آورد تا به زودی نام خود را در ردیف یکی از شاعران تأثیرگذار زمان خود، بر صفحه روزگار، ثبت کند.

قیصر پس از گرفتن دیپلم تجربی در رشته دام پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد (۱۳۵۷)، اما به زودی آن را رها کرد و با شرکت دوباره در کنکور، به رشته علوم اجتماعی روی آورد (۱۳۵۸). در این رشته هم چندان دوام نیاورد و چون در پی انقلاب فرهنگی هم دانشگاه‌ها بسته شد، پس از بازگشایی، تغییر رشته داد و به رشته زبان و ادبیات فارسی رفت. در همین سال‌ها با جمعی دیگر از شاعران و هنرمندان، «حوزه اندیشه و هنر اسلامی» را شکل دادند. در این سال‌ها بود که او چند اثر ارزنده مثل تنفس صبح (حاوی شعر معروفش با عنوان «شعری برای جنگ»)، طوفان در پرائتز و ظهر روز دهم را به جامعه عرضه کرد. باز در همین سال‌های تعطیلی دانشگاه‌ها بود که قیصر به تدریس در مدرسه راهنمایی مجاهدین در منطقه ۱۱ تهران دعوت شد و این دوره، به گفته همکارش در آن مدرسه، دکتر محمود میرلوحی، استاد کنونی دانشگاه شهید رجایی، دوره‌ای بسیار پرثمر بود. زمانی که از آن صحبت می‌کنیم، «سال‌های جنگ» بود. قیصر که خود اهل دزفول بود - و می‌دانیم که در جنگ بر این شهر چه گذشت - بیش از هر کس درد جنگ را احساس می‌کرد و همان وقت این احساس را با سرودن «شعری برای جنگ» به عالی‌ترین و شیواترین بیان نشان داد؛ شعری که بی تردید در میان شعرهای طراز اول دفاع مقدس، همواره باقی خواهد ماند. کتاب تنفس صبح، در سال ۱۳۷۲، جایزه بهترین کتاب شعر دفاع مقدس را دریافت کرد. قیصر جایزه‌اش را به خانواده دوست شاعرش سلمان هراتی تقدیم کرد. سلمان هراتی معلم و شاعری بود که در سال ۱۳۶۵ بر اثر تصادف جان باخته بود.

## سروش نوجوان

در سال ۶۷ سه دوست همفکر و هم‌زبان، قیصر امین پور، فریدون عموزاده خلیلی و بیوک ملکی سردبیری مجله «سروش نوجوان» را برعهده گرفتند و توانستند

هر ماه، مجله‌ای زیبا، خواندنی و شورانگیز را برای نوجوانان آن دوره منتشر کنند. این دوره طولانی که تا سال ۱۳۸۲ ادامه یافت، بی‌شک از مقاطع تأثیرگذار زندگی قیصر بوده است و متقابلاً در پرورش ذوق ادبی بسیاری از جوانان ایران در آن دوره نیز مؤثر بوده.

## به سوی دانشگاه

قیصر امین پور در سال ۶۹ مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته ادبیات فارسی دریافت کرد و در همان سال دوره دکتری خود را نیز آغاز نمود. ازدواج او با خانم زیبا اشراقی نیز در همین سال روی داد. سرانجام در سال ۷۶ از رساله پایان‌نامه دکتری خود با عنوان «سنت و نوآوری در شعر معاصر» به راهنمایی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و مشاوره دکتر تقی پورنامداریان دفاع کرد. این رساله که یکی از نادر پایان‌نامه‌هایی است که به لحاظ غنای محتوا، در آن سال‌ها انتشار یافته است، یک سال بعد (۷۷) به عنوان «پایان‌نامه برگزیده» معرفی شد. دریغا که قیصر در پایان همین سال (۷۸ اسفند ۷۷) در سفری با خانواده به شمال کشور، در جاده لاهیجان - لنگرود، در یک سانحه رانندگی به سختی مجروح شد؛ خوشبختانه از این سانحه جان به در برد، اما تأثیر آن تا پایان عمر بر او باقی ماند.

قیصر در سال ۱۳۸۲ به عنوان «عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی» به این نهاد عالی دعوت شد؛ که باید گفت تا آن زمان - و تا امروز - جوان‌ترین عضو فرهنگستان به‌شمار می‌رفته است. در سال ۸۵ بیماری قلبی نیز به سراغ قیصر آمد که به عمل جراحی قلب باز منجر شد. سرانجام در روز سه‌شنبه هشتم آبان ۸۶ در بیمارستان دی، بر اثر ایست قلبی، به ملکوت اعلا پیوست.

## شهادت استاد بر شاگرد

قیصر چنان که اشاره شد، سال‌هایی را در محضر استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی تلمذ می‌کرد. شفیعی نیز جایگاه او را درک می‌کرد و بر «سرا آمد» بودن او، در صفحه اول نسخه‌ای از کتاب خود، ادوار شعر فارسی، که به قیصر اهدا کرده، چنین شهادت داده است: «برای دکتر قیصر امین پور بسیار عزیزم، سرآمده‌ام شاعران نسل بعد از سقوط سلطنت، با بهترین آرزوها. محمدرضا شفیعی کدکنی، بهمن ۱۳۸۰».

حقیقت این است که شعر قیصر مؤثر و کارساز بود؛ از «شعری برای جنگ» او بگیرد تا «غنچه باد گل‌رفته گفت...» تا «لحظه سبزه دعا» تا «اگر دل دلیل است...» تا «باز آمد بوی ماه مدرسه» تا «حرف‌های



ما هنوز ناتمام... تا «دردوارهها» تا «خلاصه خوبی‌ها» تا «لیلازاد» و سرانجام ترانه‌هایی که سروده است و هنوز در گوش‌ها زمزمه می‌شود. ترانه‌هایی همچون نیلوفرانه‌ها با صدای علیرضا افتخاری «یارا یارا گاهی دل ما را...» و «صحرا صحرا دویدهام سرگردان از پی تو» و «آفتاب مهربانی» با صدای محمد اصفهانی (آفتاب مهربانی، سایه تو بر سر من...) و...

### قیصر و رشد

در سال ۱۳۷۷، خانم فاطمه رضایی از طرف مجله رشد آموزش ابتدایی، که برای آموزگاران منتشر می‌شود، با قیصر امین پور گفت‌وگویی درباره شعر کودک داشت. گفت‌وگوی مفصلی بود که اکنون در کتاب **یادمان همزاد عاشقان جهان**، که یادنامه قیصر است، در دسترس است. قیصر در آن گفت‌وگو حرف‌هایی شنیدنی زده است که عبارت‌هایی از آن را می‌آوریم:

○ «کار نقاشی را چنان جدی گرفته بودم که تصویری که در خیالم از آیندهام داشتم، یک نقاش بود. با این حال، به کارهای هنری دیگر هم می‌پرداختم. عمومی دارم که او را کاکاعلی می‌گفتیم. هم‌نی می‌زد، هم نوحه می‌خواند، هم شعر می‌ساخت. در شعری از او و عمورضا یاد کرده‌ام: هفت بند کهنه کاکاعلی / ناله‌اش مثل صدای آب بود / شاهنامه‌خوانی عامورضا / داستانش رستم و سهراب بود.

○ از دوره دبیرستان احساس کردم برای بیان حرفم و برای حضور مؤثر در انقلاب با نقاشی نمی‌توانم کار زیادی انجام بدهم، نهایت این بود که کار یک‌توری بکشم... و کم‌کم شعر جای نقاشی را برای من گرفت.

○ پیش از این‌ها در مدرسه‌ای راهنمایی تدریس می‌کردم و رابطه خوبی با بچه‌ها داشتم. اکنون نیز که در مجله سروش نوجوان کار می‌کنم، با گروه‌های نوجوانی که نویسنده، شاعر یا علاقه‌مند به هنر و ادبیات‌اند، در تماس هستم. با وجود این، بیشتر برای بزرگ‌ترها شعر می‌گویم، چراکه سرودن برای بزرگ‌ترها تقریباً هیچ محدودیتی از نظر کلام، زبان، موسیقی، مضمون و... ندارد.

### کلمات قصار

قیصر شاعر بود از این رو نثرش نیز گاهی به شعر پهلو می‌زد. در سخنان و نوشته‌های او عبارات و جملاتی قابل استخراج است که گردآورندگان یادنامه او با عنوان «کلمات قصار قیصر» آنها را منتشر کرده‌اند. پاره‌ای از آنها را حسن ختام این نوشتار می‌سازیم:

- اندیشه بدون گذرنامه از مرزها عبور می‌کند؛
- نویسنده کسی است که تا می‌نویسد زنده است؛
- آیا رواست مرده بمانی / در بند آن که زنده بمانی؟
- هیچ‌کس با دشمن خود قهر نیست؛
- آیین آتیه، خود را ندیدن است؛
- نوآوری تنها کاری است که هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود؛
- انکار زیبایی انکار خداست؛
- آب آیه‌ای است که از آسمان نازل می‌شود؛
- نوآوری قدیم‌ترین سنت هنر است.

## قاف

وقاف حرف آخر عشق است  
آنجا که نام کوچک من  
آغاز می‌شود

## این جا

وضعیت خطر گذرا نیست  
 آژیر قرمز است که می نالد  
 تنها میان ساکت شب‌ها  
 بر خواب ناتمام جسدها  
 خفاش‌های وحشی دشمن  
 حتی ز نور روزنه بیزارند  
 باید تمام پنجره‌ها را  
 با پرده‌های کور ببوشانیم  
 این جا  
 دیوار هم  
 دیگر پناه پشت کسی نیست  
 کاین گور دیگری است که استاده است  
 در انتظار شب.  
 دیگر ستارگان را  
 حتی  
 هیچ اعتماد نیست  
 شاید ستاره‌ها  
 شبگردهای دشمن ما باشند  
 این جا  
 حتی  
 از انفجار ماه تعجب نمی کنند  
 این جا  
 تنها ستارگان  
 از برج‌های فاصله می بینند  
 که شب چقدر موقع منفوری است...

## اگر دل دلیل است...

سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم  
 ولی دل به پاییز نسپردیم  
 چو گلدان خالی، لب پنجره  
 پر از خاطرات ترک خورده‌ایم  
 اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم  
 اگر خون دل بود، ما خورده‌ایم  
 اگر دل دلیل است، آورده‌ایم  
 اگر داغ شرط است، ما برده‌ایم  
 اگر دشنه دشمنان، گردنیم!  
 اگر خنجر دوستان، گرده‌ایم!  
 گواهی بخواید، اینک گواه:  
 همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم!  
 دلی سربلند و سری سر به زیر  
 از این دست عمری به سر برده‌ایم

## لحظه سبز دعا

چشمه‌ها در زمزمه  
 رودها در شست و شو  
 موج‌ها در همهمه  
 جوی‌ها در جست و جو

باغ در حال قیام  
 کوه در حال رکوع  
 آفتاب و ماهتاب  
 در غروب و در طلوع

سنگ، پشانی به خاک  
 ابر، سر بر آسمان  
 مثل گنبد خم شده  
 قامت رنگین کمان

ابر در حال سفر  
 آسمان غرق سکوت  
 بر سر گلدسته‌ها  
 بال مرغان در قنوت

کاسه شبنم به دست  
 لاله می گیرد وضو  
 بیدها گرم نماز  
 بادها در های و هو

سرو سر خم می کند  
 غنچه لب و آ می کند  
 در میان شاخه‌ها  
 باد غوغا می کند

شاخه‌ها گل می کنند  
 لحظه سبز دعا  
 دست‌ها پل می زنند  
 بین دل‌ها و خدا

## حسرت همیشگی

حرف‌های ما هنوز ناتمام...

تا نگاه می کنی:

وقت رفتن است

باز هم همان حکایت همیشگی!

پیش از آن که با خبر شوی

لحظه عزیمت تو ناگزیر می شود

آی... ای دریغ و حسرت همیشگی!

ناگهان، چقدر زود دیر می شود!

بهمن ۶۹

## صحرا، صحرا

صحرا صحرا دویده‌ام، سرگردان از پی تو  
دریا دریا گذشته‌ام، در طوفان از پی تو  
دست از دنیا کشیده‌ام، بی سامان از پی تو  
از من از ما رهیده‌ام، دست افشان از پی تو

گیسوی تو دام بلا  
ابروی تو تیغ فنا  
دردت دوی دل  
روی تو بهشت برین  
موی تو بنفشه‌ترین  
زنجیری به پای دل

دنیا دنیا، گشته‌ام به بوی تو  
پنهان پیدا، گرم گفت‌وگویی تو  
هر سو هر جا، روی من به سوی تو  
دردا دردا، کی رسم به بوی تو؟

دستم بر دامن تو  
بوی پیراهن تو  
سوی چشم عاشقان  
یاس و سوسن شکفت  
دامن دامن شکفت  
با یادت ز باغ جان

دیگر افتاده‌ام از پا، در این صحرا  
در راهم صخره و خارا، خارا خارا  
چون کشتی در دل طوفان یارا یارا  
دریاب ای ساحل دریا ما را، ما را

شب و سحر، به نام تو، ترانه می خوانم  
به شوق یک، سلام تو، همیشه می مانم

صحرا صحرا دویده‌ام، سرگردان از پی تو  
دریا دریا گذشته‌ام، در طوفان از پی تو  
دست از دنیا کشیده‌ام، بی سامان از پی تو  
از من از ما رهیده‌ام، دست افشان از پی تو

## یارایارا

یارا یارا گاهی، دل ما را  
به چراغ نگاهی روشن کن  
چشم تار دل را، چو مسیحا  
به دمیدن آهی روشن کن

بی تو، برگی زردم  
به هوای تو می گردم  
که مگر، بیفتم در پایت  
ای نوای نایم  
به هوای تو می آیم  
که دمی، نفس کنم تازه در هوایت

به نسیم کویت ای گل  
به شمیم بویت ای گل  
در سینه، داغی دارم  
از لاله، باغی دارم  
با یادت ای گل هر شب  
در دل، چراغی دارم  
باغم، بهارم باش  
موجم، کنارم باش

«ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی  
دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی  
مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد  
کز دست بخواهد شد، پایاب شکیبایی»

به نسیم کویت ای گل  
به شمیم بویت ای گل  
در سینه، داغی دارم  
از لاله، باغی دارم  
با یادت ای گل هر شب  
در دل، چراغی دارم  
باغم، بهارم باش  
موجم، کنارم باش  
بی تو، برگی زردم  
به هوای تو می گردم  
که مگر بیفتم در پایت  
ای نوای نایم  
به هوای تو می آیم  
که دمی، نفس کنم تازه در هوایت